

قتل عام عبدالرحمن در بامیان

□ محمدانور محقق *

چکیده

عبدالرحمن عامل انگلیس، پس از توافق با انگلستان، به هزارستان حمله می‌کند و بامیان که یکی از قطبهای اصلی قدرت هزاره‌ها بود، به فجیع‌ترین شکل مورد تاخت و تاز قرار گرفت و این قتل و عام به حدی بود که باعث گسست بین نسلی مردم هزاره قرار گرفت. تمام افراد باسواد و ملاها و بیک‌ها که حافظه مردم از لحاظ علمی و فرهنگی و تاریخی و اجتماعی بود، از دم تیغ گذرانده شده و در بامیان بازماندگان آن حوادث بازگو کردند. قتل و عام به حدی بود که گروه‌های مخوف تجسس تشکیل شده از سوی عبدالرحمن حتی از دوردست‌ترین قریه‌های بامیان نیز افراد فوق‌الذکر را دستگیر و اعدام کردند، حتی اطفالی که هیچ گناهی نکرده بود، فقط به خاطر باهوش بودن نیز اعدام کردند تا مبادا مردم هزاره سروسامان بگیرند و علیه حکومت قیام کنند.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، بامیان، وجه تسمیه بامیان، عبدالرحمن، شیعیان.

۱. جغرافیای تاریخی بامیان

الف) وجه تسمیه بامیان

بر اساس تحقیقات و محاسبات جدید، شهر بامیان که همان پایتخت بامیان است، در میان دو سلسله جبال بزرگ، یعنی هندوکوش در شرق و بابا در غرب و از نظر طول جغرافیایی و خطوط نصف النهار که در بین خطوط ۶۷ درجه و ۲۹ دقیقه و ۴۱ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۳۳ ثانیه عرض شمالی قرار دارد، واقع شده است (ابراهیم پور، ۱۳۸۶، ص ۳۰۴).

در اوستا در فصل ۲۰ بندهشن که از رودها سخن رفته در فقرات ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲ گوید: هری رود از اپارسن^۱ روان است، هلمند رود از سگستان است سرچشمه اش در اپارسن می‌باشد، مرو رود از اپارسن می‌آید، بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکا (بامیان) برخیزد (ابراهیم پور، ۱۳۸۶، ص ۳۰۴).

از این فراز از بند هش چنین بر می‌آید که نام کوه بابا در زبان پهلوی «اپارسن» و نام «بامیان»، بامیکا» یا «بامیکان» بوده است.

چنانکه گذشت، از بامیان در ادبیات پهلوی به بامیکان یاد شده است و محققان بر این عقیده‌اند که در دوره‌های بعدی حرف «ک» تبدیل به «ی» شده است (الهامه مفتاح، ۱۳۸۶: ۲۸۶). در سده اول میلادی برای نخستین بار در تاریخ، «یانج هو» تاریخ نگار چینی نام بامیان را ثبت کرده است، پس از وی در ادبیات و مآخذ چین بامیان با نام «فان یانگ» و یا «فان یان» خوانده شده است که این نام قرین تلفظ اخیر بامیان است، و از این نام به صورت «فان-ین-نا» و «وانک ین» هم یاد شده است (همان، ۲۸۶).

بنابراین، نام بامیان شکل فارسی «بامیکان» یا «بامیکا» پهلوی است. «بام» در پهلوی به معنای درخشندگی، و «بامیگ» به معنای درخشان و تابان به کار رفته، و هردو از ریشه «با» به معنای روشنایی گرفته شده است. صفت «بامیه» در زبان اوستایی به معنای فروزنده و تابنده از همین ریشه است (مارکوات، ۱۳۶۸: ۴۴).

بامیان در دوران عبد الرحمن خان (۱۳۱۹-۱۲۹۷)

هزارستان، در طول تاریخ حکومت مرکزی کابل، همیشه به طور مستقل اداره می‌شد و اولین قبایلی که تحت کنترل حکومت مرکزی درآمد آنهایی بود که به آسانی قابل وصول بودند، مانند هزاره‌های بهسود و هزاره‌های مجاور غزنی و دایزنگی‌های تکانه یکاولنگ بودند. اساساً تا پایان دوره دوست محمدخان همه هزارستان مستقل بودند تا این که امیرشیر علی خان توانست بهسود و بعداً شیخ علی و سپس شمال بامیان و یکاولنگ را نیز مطیع سازد ولی با این حال نیز این مناطق کاملاً به دولت وفادار نبودند و گاهی مطیع و گاهی مستقل بودند، تا این که عبدالرحمن همه را مطیع و نابود کرد (پی جی میتلند، ص ۲۷).

شیعیان و هزارها در جنگ با انگلیس نقش کلیدی ایفا کردند و سرداران بزرگی مانند شیرمحمد خان هزاره و عبدالکریم خان کوهستانی که در جنگ‌های متعددی مانند جنگ میوند که نزدیک به دوازده هزار نفر از سپاه انگلیس کشته شد، شرکت داشت (. حسین علی یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۱۴۸). انگلیس برای انتقام از این مردم شخص قسی القلب و گوش به فرمانی را به حکومت رسانید بنام عبدالرحمن که با همکاری انگلیس باقساوت تمام، اکثر هزاره‌ها را نابود کرد.

او در ابتدا حکومت خود با رهبران و میران هزاره‌ها رابطه خوبی برقرار کرد و میران هزاره هم همانند گذشته اطاعت ظاهری خود از حکومت مرکزی ابراز کردند. اما عبدالرحمان نقشه‌های شومی با راهنمایی انگلستان داشت .

طبق گزارش فیض محمد کاتب، اولین میر هزاره که رهسپار به اطاعت امیر درآمد ولقب سرداری گرفت «میر عظیم بیک سه پای» دایزنگی بود. به دنبال آن، امیر جان محمدخان، حاکم بامیان و محمد امیر بیک ایلخانی حاکم یکاولنگ و تعداد دیگری طی نامه ای خواستار دیدار و ملاقات شدند (فیض محمد کاتب، ۱۳۷۰، ص ۳۰۲). و میرعظیم بیک و همرا جان محمد خان نزد عبدالرحمن رفتند و مورد استقبال عبدالرحمن خان قرار گرفت (همان، ص ۳۱۱). میرعظیم بیک علاوه بر دریافت عطایا و لقب سرداری، یازده قطعه منشور به نام دیگر

بزرگان طوایف هزاره که تا این زمان سربه فرمان عبدالرحمن نداشتند، دریافت کرد(همان، ص ۱۱۵). و مأمور شد که تا دیگر حکام و میران را برای اطاعت و رفتن نزد عبدالرحمن ترغیب کند. بعد از این دونفر امیر محمد بیک ایلخانی به همراه چند تن به کابل رفتند و چون دیگران، خلعت و تنخواه دریافت کردند(همان، ۱۱۵).

در سال ۱۳۰۵ ق عبدالرحمان، فرمانی برای جلب و آمدن حکام بعضی از مناطق نوشت که از جمله آن سردار محمد اسحاق خان (پسرعموی عبدالرحمان) صادر کرد و خواستار آمدن او به کابل شد، اما سردار اسحاق خان از این فرمان سرپیچی کرد و به کابل نیامد(همان، ص ۱۳۰). به دنبال سرپیچی از فرمان عبدالرحمن، او با سیاست خشک و خشن خود عده زیادی را مأمور سرکوبی وی کرد، چنانچه سیدشاه خان برگد را با بعضی از امرای هزاره از کابل از طریق سرچشمه و بامیان روانه ترکستان کرد و به نایب سالار غلام حیدر خان حاکم غزنین نیز دستور داد که در بامیان به سید اسحاق خان ملحق شوند(همان، ص ۳۳۶). با رسیدن غلام حیدر خان، سه هزار سواره و دوهزار پیاده به اضافات ادوات جنگی بسیاری در بامیان جمع شدند. از طرف دیگر جنرال نجم الدین خان پدر زن سردار محمد خان و قادرخان و سید عسکر و میردلاورخان که در قلعه شش برج کهمرد جای گرفته بودند، برای دفاع به دور آن خندقی کردند(همان، ۱۱۵).

میران هزاره و سادات بامیان در فتح قلعه شش برج نیز با عبد الرحمن همکاری داشتند بعد از رسیدن نایب سالار غلام حیدر خان، قلعه شش برج توسط سپاه عبدالرحمن محاصره شد. آنان با تمام قوا به قلعه حمله کردند و سرانجام نجم الدین خان و محمد هاشم خان و قادرخان سرلشکر با تعدادی دیگر از افراد دستگیر شده و روانه کابل شدند. در این جنگ اکثر میران هزاره چون یوسف بیک لعل و محمد امیر بیک ایلخانی، ابراهیم بیک، علیجان بیک، حسین علی بیک، سید شاه رضابخش، رضاقلی بیک، یزدان بخش همه همراه سپاه دولت حضور داشتند(همان، ص ۱۴).

عبدالرحمان نیز بعد از این جنگ از شجاعت و صداقت مردم هزاره و شیعه تقدیر و تشکر

کرده است (همان، ص ۱۵۰). این رفتار او با شیعیان و هزاره‌ها وقتی بود که هنوز قدرت او مستحکم نشده بود و با استحکام پایه‌های قدرت او رفتار او عوض شد و شروع به تهدید و تطمیع میران هزاره کرد، از آن جمله تهدید محمد امیر بیک ایلخانی میر یکاولنگ بود که چند روزی برای تهیه امکانات سفر تأخیر داشته بود (همان، ص ۱۷۴).

عبدالرحمان علاوه بر فرمان دستگیری ملا و سید و میر و تهدیداتی که برای آنها فرستاده بود، و تعداد زیادی منشور بین مردم هزاره خصوصاً بامیان نوشته و آنها را به اطاعت فراخوانده و عواقب بسیار بدی برای شورشیان علیه خودش ترسیم کرد (همان، ص ۲۴).

قیام مردم بامیان در زمان عبدالرحمان

در زمان عبدالرحمان قیام عمومی علیه حکومت وی پاشد که نتیجه ظلم و ستم وی به مردم شیعه و هزاره‌ها بود. ازدیاد خیلی زیاد مالیات از مردم که به شکل پول یا محصول دریافت می‌شد (تیمورخانف، ص ۱۷۹). گرچه میران هزاره در ابتداء فکرمی کردند که با اطاعت در امور سیاسی همانند گذشته در امور داخلی آزادند به همین جهت در سرکوب شورشهای مناطق همجوار به نیروهای عبدالرحمن کمک کردند، اما زمانی که به اهداف او پی بردند با هماهنگی و اتحاد یکدیگر علیه ظلم او قیام کردند که با وجود برنامه‌ها و مقاومت‌های شدید همگی شکست خوردند و مردم بسیاری در این راه قربانی شد.

البته عبدالرحمان چون از ابتدا قصد تصرف مناطق شیعه نشین را داشت برنامه‌های مفصلی برای جنگ علیه مردم هزاره تدارک دیده بود. مناطق استراتژیک و مهم و مشخصات جغرافیایی مناطق شیعه نشین را با اعزام جاسوسانی مشخص کرد. «به حکمرانان غزنین و قندهار و پشت رود، سیقان و کهمرد (بامیان) چون... میربدل را که در اطراف شرقی و جنوبی و شمالی کوهستان هزارستان به حکومت قیام داشتند از حضور اقدس فرمان رفت که از هر طرف دو تن مرد هوشیار و راست کار مأمور نمایند که داخل جبال هزارستان شده مقدار مسافت و سهل و صعوبت و منحنی و مستقیم طرق و مواضع حرکت فرود سپاه و تنگی و

فراخی راه و جمعیت مردم سکنه اش با معمورت و مطمورات (خرابه‌ها) ایشان دیده و دانسته، همچنان منزل به منزل طی مراحل کرده... تا به وجه صحیح و طبق واقع حضرت والا را به اطلاع دست دهند که از کدام راه با چه مقدار لشکر و سامان عبور نموده، رهسپر تواند شد... (کاتب، ج ۳، ق ۱، ص ۴۰۳).

طبق این فرمان عبدالرحمن، سردار نور محمدخان حکمران او در قندهار «سید شاه نجف ساکن چهار دهنه و محمد جان نام کندکانی قوم قزلباش را از قندهار... امر کرد که از ابتدای خاک سرزمین یاغیه تا انتهای آن همه جا را نیک دیده و مشاهده کرده، راه و بیراه و گذرگاه لشکر و انبوهی مردم آن بوم و بر را نوشته... که موسم خوب به آن مردم گذشت و موقع سرکوبی آن قوم شریر رسید» (همان، ص ۱۰۶). این دو مأمور از تاجرانی بودند که همیشه در هزارستان در رفت و آمد بودند و کسی به آنها شک نمی‌کرد و به راهها آشنا بود.

حاکم فراه و غزنین نیز چنین کردند، محمد حسن خان حکمران غزنین «سیدشاه بابا و سید عبدالوهاب و سید نبی نامان از سادات سکنه هزاره... (فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، ج ۳، ق ۱، ص ۴۰۹). را مأمور شناسایی راه‌ها کرد.

عبدالرحمن با استفاده از جاسوسان و تفرقه بزرگان مردم شیعه و تکفیر شیعیان و به خدمت گرفتن افراد متعصب سنی مثل سردار عبدالقدوس خان به سرکوب شدید شیعیان هزاره و بامیان پرداخت (فرخ، ۱۳۷۱: ۴۰۲). «حاجی خان کاکری» رئیس قبیله کاکری که از مردان قسی القلب و مکار بود به بامیان حمله کرد او همان کسی بود که در اولین حمله انگلیس به قندهار با چندین هزار نظامی قندهاری به انگلیس تسلیم شد. به نظرمی رسد که حاجی خان در این لشکرکشی علاوه بر پشتیبانی امیرکابل از پشتیبانی انگلیس نیز همراه داشت؛ زیرا در میان ملتزمین رکاب او تعدادی سپاه هندی وجود داشتند که برای حفظ جان او گماشته بودند» (بزدانی، ص ۳۳).

وقتی که شورش مردم شیعه و هزاره همگانی شد عبدالرحمن دستور داد تمام فرماندهان با افرادش به بامیان که مرکز شورش بود برای یکسره کردن کار حمله کند.

عبدالرحمن «امرکرد که برگد امیر خان از کابل و سپهسالار غلام حیدرخان از ترکستان و جنرال میرعطاخان از غزنین و برگد محمدصادق خان از قندهار با افواج سواره و پیاده نظام و اتواب آتش باروی تدمیر از چهار سوی جانب گروه شریر هزاره نهاده، رهسپار آن کوهسار شوند.» (کاتب، ج ۳، ق ۲، ص ۱۲۹). به دنبال این فرمان غلام حیدر خان با سه فوج پیاده و هشتصد سواره نظام و بیست ضرب توپ از مزار شریف و میر عطاخان با افواج قاهره هشت هزار نفری و پنج توپخانه از غزنین (همان، ص ۴۰)، فضل احمدخان و سمندر خان با هشتصد سواره و پیاده لشکر ملکی مردم کوهستان (همان، ص ۷)، محمد عمرخان کرنیل و عباس خان و عبد الاحدخان کمیدان سپاه نظام مقیم اندراب، سرور خان حاکم خنجان با نیروهای نظامی و توپخانه (همان؟ ص ۶۰۴). فقیر محمدخان و تیمورشاه خان و عبدالکریم خان ... با دوهزار سواره نظام مردمی از کوهستان و کوهدامن کابل با هفتصد سواره و پیاده از مردم قطغن به فرماندهی محمد عمرخان (همان، ص ۷). وارد بامیان شدند تا مردم آن مناطق را سرکوب کند. عبدالرحمن در واقع لشکر عظیم و تا دندان مسلحی را به سوی هزارستان و مرکز آن بامیان فرستاد، تعداد سپاهیان تا صد و بیست هزار نفر عنوان شده است (یزدانی، ص ۲۲۱). اما بعضی منابع آن را بیشتر از این تعداد و در حدود چهل فوج پیاده و ده هزار سواره نظام کمکی با صد میل توپ، صد هزار پیاده و بیست هزار سواره مسلح عادی و غیر نظامی می دانند (تیمورخانف، ص ۲۰۷).

البته این غیر از تعدادی از نیروهای مردمی شیعه و هزاره ای بود که به زور در صف اول جنگ و در جلو نیروهای دولتی قرار داده تا قهراً به دست همکیشان خود از پای در می آمدند و اگر عقب می نشستند، توسط نیروهای دولتی از پای در می آمدند (یزدانی، ص ۲۲۷).

عبدالرحمن با قساوت تمام مخالفان خود را از بین برد و بیشتر مردم هزاره را نابود کرد. لارد کرزن مشهور که خود در دربار عبدالرحمن خان آمده بود چنین گفت: «امیر عبد الرحمن خان یک معجون مرکبی از سیاست مداری و ظرافت و وحشی گری بود (غبار، ۱۳۸۳، ص ۴۷۴). او برای رسیدن به اهداف خود از هیچ وسیله ای فروگذار نکرد و ملامت های سنی را وادار

کرد که فتوای قتل هزاره‌ها را اعلان کند. مرحوم غبار مینویسد: «شورش به حدی با قساوت خاموش شد که هزاره‌ها به ماوراء جیحون و ایران و هند انگلیس فرار کردند. وقتی که بقیه مردم هزاره بعد از ختم جنگ‌های دوساله به مساکن خود برگشتند آنقدر کم بودند که مثلاً از بیست هزار خانوار بهسود، فقط شش هزار خانوار باقی مانده بود. تمام قلعه‌ها و مساکن مردم هزاره تخریب و مزارعشان پایمال شده بود. طبق امر امیر هزاران دختر و پسر بیگناه هزاره در داخل افغانستان و در ماوراء سرحدات شرقی افغانستان فروخته شد.» (همان، ص ۷۰). با این حساب ولایت بامیان و اطراف آن شمار تلفات و فراریانش کمتر از بهسود نبود. برگد امیر محمد خان چهل هزار سر از کشته شدگان بهسود را به بامیان فرستاد و در آنجا کله مناری به یادگار فرستاد (یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۶۲). عبدالرحمن خان وحشی‌گری را به حدی رسانده بود که همه به آن اذعان دارند. مرحوم غبار در این باره می‌نویسد: «مظالم امیر در هزاره‌جات سابقه‌ای در تاریخ کشور نداشت و فقط میتوان آنرا در هجوم چنگیز خان مطالعه کرد (غبار، ۱۳۸۰، ص ۶۷۰).

شیوه‌های قتل و عام عبدالرحمن خان

عبدالرحمن خان شیوه‌های مختلف برای قتل عام هزاره‌ها انجام می‌داد. مخصوصاً بعد از شکست قیام مردم هزاره و بامیان در جنگ علیه عبدالرحمن خان، وی شیوه‌های مخصوصی برای قتل و عام در بامیان انجام داد. یکی از بهترین راوی این قتل و عام فرقه مشر علی دوست است (نایل، ص ۳۱۶). علی دوست در آخضرات پنجاب به دنیا آمد و هنوز در سن کودکی بود که پدرش را ازدست داد و سوارکاری و تیر اندازی و سواد را آموخت.^۲ مقارن با این احوال، دستگیری افراد سرشناس توسط مأموران محلی عبد الرحمن روزبه روز شدت می‌گرفت. بعد از شکست قیام هزاره‌ها علیه عبد الرحمن، حکومت وی هیئتهای سه تا پنج نفری تشکیل داده بود که توسط نیروهای حکومتی حمایت می‌شد. این هیئتها از قریه به قریه در قریه‌های دور و نزدیک هزاره جات و بامیان و پنجاب می‌گشت و جستجو می‌کرد و

حتی دورترین قریه‌های بامیان و پنجاب هم از لیست تفتیش آنها در امان نماند. این هیئت تفتیش افرادی که در جنگ شرکت داشتند بدون هیچ تأملی دستگیر و برای اعدام به کابل می‌فرستادند. علاوه بر آن ملا و سید و بیک‌ها را نیز دستگیر می‌کردند. همچنین کسانی که سواد داشتند و یا سوارکاری و تیراندازی بلد بودند به کابل برای اعدام فرستاده می‌شد(همان، ص ۳۱۷). در خاطرات علی دوست نوشته شده که وی در حالی که شانزده ساله بیشتر نداشته بود و هنوز طفلی بود فقط به خاطر اینکه سواد داشت و تیر اندازی بلد بود توسط دادمحمد حاکم دایزنگی در «سیاه بومک» پنجاب زندانی گردید تا اعدام شود و کل خانواده عمویش که به او کمک کرده بود به خاطر کمک به فرار این طفل اعدام شد.^۳ اگرچه وی در خاطرات تلخ خود می‌نویسد که خانواده عمویش بخاطر کمک به او قتل عام شده و خواهرش به عنوان کنیز به یکی از سربازان قندهاری داده شده بود و وی خواهرش را در قندهار پیدا می‌کند و می‌خواهد که با خواهرش از آنجا فرارکند که دستگیر می‌شود(نایل، صص ۳۱۵=۳۲۴). این نمونه‌ای از سرانجام یک خانواده بی گناه در دوردست ترین نقطه هزاره‌جات یعنی آخضرزات پنجاب است که ثبت تاریخ شده است. هزاران خانواده دیگر نیز به این سرنوشت مبتلا شده است که کسی از آنها خبری ندارد و فقط در تاریخ آمده است که هزاران دختر و پسر هزاره فقط به خاطر هزاره بودن به بردگی به قیمت ارزان به کابل و قندهار و پشاور و کراچی و کشورهای همسایه فروخته شدند.

یکی از خطرناک‌ترین کارهای عبدالرحمن خان همانطور که در خاطرات علی دوست آمده، قتل و عام ملا و بیک‌ها و افراد مستعد و باسواد بود. حکومت وی با این کارش اولاً قتل و عام شدید هدفمند را انجام داد که تعداد زیادی از هزاره‌ها را کشتند و ثانیاً سابقه تاریخی هزاره‌ها را از ذهن مردم هزاره پاک کردند. به خاطر این که افراد باسواد، ملا و بیک‌ها را اعدام می‌کردند که نشان از این بود که هزاره‌ها هرگز نتوانند حافظه سابقه پرافتخار خود را حفظ کنند. این یکی از خطرناک‌ترین کارها و جنایت‌های عبد الرحمن خان بود. با از بین بردن حافظه تاریخی، هزاره‌ها همانند کودکی شدند که دوباره باید همه چیز را تجربه کنند و سیر تکامل را

باید بپیماید که تا به بلوغ اجتماعی برسند. تا امروز نیز آثار جنایت‌های وی را در جامعه هزاره دیده می‌شود. اگر امروز جامعه هزاره پراشتباه در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور ظهور پیدا می‌کند بخاطر گسست حافظه تاریخی بین نسلی جامعه هزاره بخاطر قتل و عام‌های شدید هزاره‌ها مخصوصاً افراد باسواد و کسانی که تجربه اجتماعی دارند مثل بیک‌ها و ارباب‌ها و افراد فرهنگی مثل ملاها و روحانیون، شد.

ادامه قتل و عام هزاره‌های بامیان در زمان حبیب الله خان

بعد از عبدالرحمان خان پسرش حبیب الله خان به حکومت رسید درحالی که کشوری خاموشش بر اثر سرکوب شدید مخالفان به او به ارث رسید و بیش از ۶۰٪ مردم شیعه هزاره یا شهید و یا به کشورهای همسایه مهاجرت کردند و تعدادی زیادی نیز به بردگی گرفته شده بودند و زمین‌های بسیاری از شیعیان به افغان‌ها (پشتون) داده شد. وی برای رفع این نابسامانی‌ها هیچ تلاشی نکرد و فقط به چند فرمان بسنده کرد. تنها کار او آزادی زندانیان بلا تکلیف هزاره شیعه بود. وی اجازه بازگشت تبعید شدگان خصوصاً هزاره‌های شیعه را صادر کرد و در ضمن فرمانی جبران خسارت هزاره‌های شیعه را داد: «ملک و زمین مردم که تا حال به مردم مهاجر و ناقل افغان داده می‌شد، حکم کردیم که بعد از این به دست خود شما باشد و هر قدر ملکی که از مردم هزاره قبلاً به افغان‌ها داده شده باشد، در بدل آن از زمین‌های خالصه و آباد سرکاری ملک و زمین داده شود» (صدیق فرهنگ، ص ۴۴۹)، ولی آن زمین‌ها از ناقلین پس گرفته نشد.

این فرمان‌ها گرچه از فضای سنگین دوران پدرش علیه هزاره‌ها کاسته شد ولی دردی از دردهای مردم هزاره شیعه کاسته نشد، نه تنها زنان و اطفالی که به بردگی گرفته شده بود به خانه‌های خود برنگشتند بلکه در دوران حبیب الله خان نیز حاکمان محلی زنان و اطفال هزاره را به زور به عنوان برده به بازارهای هند می‌فروختند.

«و هم در این وقت عریضه میرزا محمدخان که از تغییر میرزاگل امیرخان مأمور یکاوانگ

هزاره دایزنگی و او از راه قطع محاسبات خود در کابل آمده به سمع فیض والا رسید که میرزا گل امیرخان ۱۸ نفر دختر و پسر از هزارگان متوطنه یکاولنگ، اکراها گرفته شده و به نام کنیز و غلام، به کارکنان دیوان رشوت داده ده هزار روپیه خیانت خود را مستور داشته است. حضرت والا تحقیق صدق و کذب این معامله وحشیانه خود را به میرزا غلام حسین خان قاضی سر دفتر سمت شمالی مرجوع فرمود او اقدام به تفتیش کرده صدق عریضه میرزا محمد خان را به روی روز آورده، میرزا گل امیر، مؤاخذه شده و امر حصول مصادره او صادر شد» (کاتب، ج ۴، ص ۶). که این نمونه ای از ظلم و ستم علیه شیعیان و هزاره‌ها می باشد که حاکم یکاولنگ برای مخفی کردن ده هزار روپیه مالیات، ۱۸ نفر دختر و پسر هزاره را به عنوان رشوه به کارکنان دیوان می دهد که بعد از افشا شدن رشوه فقط دارایی میرزاگل مصادره میشود ولی از سرنوشت آن اطفال هزاره به بردگی رفته، خبری نیست.

«پادشاه میرخان ... مأمور حکومت دایزنگی (بامیان و اطراف آن) شد ... افزودن از چهارصد هزار روپیه از هزارگان بیچاره را به جور مصادره گرفته و افغانان کوچی را به قتل و غارت هزارگان ترغیب کرده و زنده به آتش سوخته تا که معزول شده در کابل آمد» (همان، ص ۱۰). که در این نمونه حاکم حبیب الله خان اموال مردم را مصادره نموده و از کوچی به عنوان حربه ای برای قتل و غارت مردم استفاده می کند و آنها را حتی به بیرحم ترین شکل که زنده سوزاندن انسان ها است ترغیب می کند.

در واقع حبیب الله ادامه دهنده راه پدرش می باشد و کارهای نیمه تمام پدرش در راه نابودی شیعیان و هزاره انجام داد.

تلاش عبدالرحمن برای تغییر مذهب مردم بامیان

یکی از کارهای عبدالرحمان تلاش برای تغییر مذهب مردم شیعه هزاره و بامیان بود. وی مناطقی را که تصرف می کرد برای آنها قاضی سنی حنفی تعیین می کرد (فرهنگ، ۱۳۸۰، ص ۴۰۰). در حالی که مردم هزاره شیعه و پیرو فقه جعفری بوده اند. در یکاولنگ فردی بنام

«ملا سربلند» به عنوان قاضی و «ملا محمد طاهر» به امر افتای محکمه شرعیه تعیین شد تا در بین مردم شیعه هزاره فتوا بر طبق مذهب حنفی کند و این امر باعث مهاجرت مردم به خارج افغانستان شد و به دنبال آن زمین و املاک آنها به مردم افغان (پشتون) داده شد (کاتب، ج ۳، ق ۲، ص ۴۹).

علاوه بر آن سیاست عبدالرحمان استفاده از مذهب برای تلاش سرکوب شیعیان نیز استفاده کرد و حکم برکافر بودن هزاره و شیعیان و مشروع بودن غارت مال آنها و جایز بودن کنیز و غلام گرفتن مردم هزاره و شیعه را صادر نمود (ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۲۷).

به دنبال فرمان عبدالرحمن خان، ملا سید محمد در سال ۱۳۱۰ ق مطابق با ۱۸۹۳ م اعلام تکفیر خود را نوشت و این تکفیر نامه به طور گسترده به تمام نقاط کشور فرستاده شد و علما شیعه همه به مساجد جامع فرا خوانده شده، امر شد که اهل تشیع باید از این پس به مساجد اهل سنت رفته و به مقتدای سنی اقتدا کند و تمام مراسم مربوط به عزاداری ماه محرم به کلی منع شد (ریاضی هروی، ص ۲۲۴).

یکی از اهداف جنگ عبدالرحمان از بین بردن روحانیت بود و تعداد زیادی از آنها را به شهادت رسانید و تعدادی زیادی نیز مجبور به ترک خانه و مهاجرت به خارج از کشور شدند، زمین و مایملک آنها توسط دولت ضبط گردید و با از بین بردن علمای شیعه، باهدف تغییر مذهب مردم، به مساجد شیعیان ملاهای حنفی میفرستاد، و حسینیه‌ها را تخریب می‌کرد. چنانچه «در زمان عبدالرحمن از یکه ولننگ ۱۰۰ خانوار روحانی به دست دولت افتاد و یک هزار خانوار روحانی موفق به فرار گردید و ۲۱۰۰ روحانی در جنگ کشته شد. حسینیه‌ها و تکایا از بن ویران شد. حسینیه میر ایل خانی در یکه ولننگ که در نوع خود بسیار عالی بود و در ساختن آن از معماران ایرانی و افغانستانی کار گرفته شده بود، با خاک یکسان گردید» (یزدانی، ص ۸۹).

بامیان در دوران امان الله خان

بعد از حبیب‌الله پسرش امان الله (۱۳۰۷) به قدرت رسید. مهمترین کار او بعد از به قدرت رسیدنش در ارتباط با تشیع و هزاره لغو فرمان بردگی بود که تنها در کابل هفتصد نفر برده آزاد شد (یزدانی، ص ۱۷). او نسبت به هزاره‌ها روش مسالمت آمیزی رفتار کرد، لذا مردم از او در حوادث دوران حکومت او خصوصاً در شورش حبیب‌الله کلکانی (معروف به بچه سقاو) از او حمایت کردند.

در شورش پکتیکا علیه امان الله که از حمایت انگلیس نیز برخوردار بود «مردم هزاره نوشتند که آمادگی دارند که پنجاه هزار نفر به دولت تقدیم کند» (غبار، ص ۸۰۹). در مجموع به دنبال شورش حبیب‌الله کلکانی، مردم هزارستان به طرفداری از امان الله از تسلیم شدن به وی خودداری کردند و جلوی پیشروی او به داخل هزارستان جلوگیری کردند. بچه سقاو سرانجام مجبور شد که هیئتی را به هزارستان بفرستد که ملا فیض محمد کاتب نیز جزء آن بود، وقتی که مردم هزاره حکومت بچه سقاو را نپذیرفتند و هیئت را به کابل بازگرداندند. بچه سقاو به گمان این که وی با هزاره‌ها همدست شده است او را چنان مضروب کرد که در نتیجه آن فوت کرد و به دنبال آن آثار تاریخی اش از بین برده شد (غبار، ص ۸۳۰).

ادامه کشتار مردم بامیان در دوره نادرخان

پس از بچه سقاو، نادرخان (۱۳۱۲) که به کمک غیر مستقیم هزاره‌ها به سلطنت رسید، بجای قدردانی، سران هزاره را به اتهام همکاری با امان الله مورد تعقیب و به زندان انداخت و سپس کوچی‌ها را تحریک کرد تا مزارع هزاره‌ها را نابود کند و زمینشان را تصاحب کند (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۶۶۰).

نادرشاه قبل از تحکیم پایه‌های قدرت خویش با سران هزاره رفتار مناسبی داشت اما بعد از تحکیم قدرت خویش تمامی سران هزاره را به نحوی از بین برد.

نادرخان همزمان با طرح زمین خواری در هزارستان، در شمال افغانستان نیز طرح سکینگزینی افغان‌ها (پشتون‌ها) پاکستان در کنار دریای آمو جا داده شدند. انتنی هایمن افغانستان شناس غربی می‌نویسد: «آخرین مهاجرت پشتون‌ها به سوی شمال در سی سال پس از عبدالرحمن، در سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) شروع شد. در این مدت حدود صد هزار پشتون در زمین‌های کناره رودخانه در کنار قبایل هزاره و سایر مهاجرین ساکن شدند» (افغانستان زیر سلطه شوروی، ۵۲). نادرخان به دلیل سیاست ضد هزارگی توسط عبدالخالق هزاره ترور شد.

نادرشاه در واقع ادامه دهنده راه عبدالرحمن بود و جنگ نرم را علیه مردم شیعه و هزاره به راه انداخت و سعی کرد تمام آثار فرهنگی و افتخارات مردم شیعه و هزاره را از بین برد. مردم بامیان هم مانند بقیه هزاره‌ها، در زیر اختناق حکومت نادرخان تحت فشار و اختناق شدید بودند.

نارضایتی مردم هزاره منجر به ترور وی توسط فرد قهرمان به نام عبدالخالق هزاره گردید. مهمترین اهداف عبدالخالق و یارانش در این ترور عبارت بوده است از: «اعلان مخالفت با سیاست انگلیس و وابستگی دربار به قدرت‌های خارجی و دفاع از استقلال افغانستان. مقابله با استبداد و دیکتاتوری رژیم نادری و دفاع از حقوق انسانی و آزادی مشروع ملت. مبارزه بر ضد سیاست تبعیض قومی و ستم ملی و تصمیمات خطرناک نادر بر ضد مردم هزاره» (مرکز فرهنگی نویسندگان، ص ۵۳).

نتیجه

هزاره‌ها در دوران عبدالرحمن در راستای سیاست‌های انگلیس مورد هجوم بی‌رحمانه قرار گرفتند و تقریباً ۶۲ درصد از مردم هزاره قتل و عام شدند. مردم بامیان نیز مورد قتل و عام شدید عبدالرحمن قرار گرفت. مردم هزاره بامیان دست به قیام زدند ولی قیام قبل از اینکه به ثمر بنشیند توسط خائنان و جاسوسان به شکست انجامید. گروه‌های مخوف تجسس

قتل عام عبدالرحمن در بامیان □ ۱۲۵

حکومت عبدالرحمن قریه به قریه می‌گشت تا افراد سرشناس و باسواد هزاره را به جرم هزاره بودن، اعدام می‌کردند و زنان و بچه‌های آنها را به بردگی می‌فروختند. این کار آنها از لحاظ حافظه تاریخی باعث گسست بین نسلی در بین مردم هزاره شد. این گسست بین نسلی باعث شد که جامعه هزاره دیرتر خودش را ترمیم کند و این گسست بین نسلی از لحاظ حافظه تاریخی باعث شد که هزاره‌ها در ساست امروز پراشتباه ظاهر شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱. به نظر پورداوود، اپارسن در نوشته‌های پهلوی که در اوستا به ستن (مثل اوپائیری ستن که به کوه بابا در بامیان واقع شده) نیز آمده است به کوه‌های سیستان تا خوزستان گفته میشود. همان، لیکن این دیدگاه با آنچه در بند هشن آمده و کوه‌های «اپارسن» را منطبق بر کوه‌های بابا نشان میدهد، سازگاری ندارد
۲. علی دوست در سال ۱۲۲۲ هجری قمری مردی بنام «نیک قدم» از دایکندی به «سنگ شانده» پنجاب بزرگ (دایزنگی) مهاجرت کرد. نیک قدم فرزند سید قدم و او فرزند غوله و او فرزند پیوند بود. از نیک قدم پسری به نام عید محمد باقی ماند. او حافظ قرآن و ۱۱۰ سال عمر کرد. از عید محمد هفت فرزند باقی ماند که یکی از آنها فردوس بود و از فردوس علی دوست به یادگار ماند
۳. وی از زندان فرار کرده و به نزد خانواده خود رفت. عموهای وی هزینه سفر او را داده و به مسافرت میفرستد. مدتی در کابل در منزل میرزادانش مخفی شده بود. وی به سمت شمال فرار کرده و می‌خواستند که آنسوی آمو بروند که موفق نمی‌شود و در راه چند بار دستگیر میشود ولی در همه موارد فرار می‌کند. وی مجبور می‌شود که به خانه اش در آخضرات پنجاب برگردد و سپس به هند مسافرت کند و در آنجا عضو ارتش انگلستان شد و به علت استعدادش خوبش تعلیمات نظامی و درجات نظامی را یکی پس از دیگری طی نمود. بارها در مسابقات هدفگیری برنده شد و حتی از دست پادشاه انگلستان مدال گرفت و در جنگهای متعدد شرکت داشت. تعلیمات مهندسی را نیز آموخت. چندین راه در ایران ساخت و معاون جنرال سرپرسی سایکس افسر معروف جنگ بین الملل اول و مؤلف کتاب «تاریخ ده هزار ساله ایران» بود. او در ژوئن ۱۹۱۹ همراه افسرانی که در جنگ جهانی اول شرکت داشتند از دست جرج پادشاه انگلستان مدال گرفت و با چرچیل نیز ملاقات داشت. سرانجام همه امتیازات را رها کرده و به مشهد مقدس و سپس به افغانستان بازگشت و در دوره نادرخان درجه فرقه مشر اول (سرلشکری) اعطا گردید.

کتابنامه

- ابراهیم پور، داوود، فرهنگ ایران باستان، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶
- تیمور خانوف، ل.، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲ش.
- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، جمهوری، ۱۳۸۳ش.
- فرخ، سید مهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، قم، ناشر احسانی، چاپ دوم، ۱۳۷۱
- فرهنگ، میرصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، انتشارات عرفان، چ ۱۹، ۱۳۸۵ش.
- کاتب، فیض محمد، سراج التواریخ، تهران، انتشارات عرفان، ۱۳۹۱ش.
- مارکوات، و هرودو ارنگ، ترجمه داوود منشی زاده، تهران، ۱۳۶۸ش، ص ۴۴؛ بارتولد، و. و.، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۲ش.
- محمدحسین یزدانی، صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع افغانستان، مشهد، ناشر مؤلف، ۱۳۷۰ش.
- مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، یاد نامه شهید عبدالخالق
- مفتاح، الهامه، جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶
- میتلند، پی جی، هزاره‌ها و هزارستان، ترجمه محمد اکرم گیزیابی، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، چاپ اول
- میرصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، انتشارات عرفان، چ ۱۹، ۱۳۸۵
- هروی، محمد یوسف ریاضی، عین الوقایع، به کوشش محمدآصف فکرت، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار یزدی، چ اول، ۱۳۶۹ش
- هروی، محمد یوسف ریاضی، عین الوقایع، به کوشش محمدآصف فکرت، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار یزدی، چ اول، ۱۳۶۹ش
- یزدانی، حسینعلی، تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد، ۱۳۷۰، ناشر مؤلف.
- _____، دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، قم، احسانی، ۱۳۷۰ش.

